

مارکسیسم و سازمانده



بحثی درباره سازماندهی طبقه
کارگر
امین قصاب

مقدمه :

کمونیسم علم رهایی طبقه کارگر است.^۱ کمونیست ها روشنفکران، ایدئولوژیست ها و در عالی ترین سطح سازماندهان طبقه کارگر هستند که آنان را به سوی رهایی یاری می رسانند. رهایی طبقه کارگر در گروه اتحاد این طبقه است. در نتیجه اعتقادات و باورهای کمونیستی هیچ اهمیتی ندارند اگر که منجر به اتحاد، بهبود وضعیت معیشتی کارگران و رهایی نهایی آنان نشود. هیچ اهمیتی ندارد که فردی شکست خورده و منزوی کمونیست باشد، لیبرال باشد یا مذهبی و مرتجع باشد. مسئله بر سر عقاید و ایده های افراد موفق است. پس موفقیت برای کمونیستها ضروری است. موفقیت جزء لاینفک و ضروری از تئوری و علم کمونیسم است. کمونیسم به هر ایده، هر عمل و هر ابتکاری که به این موفقیت یاری برساند، می تواند و باید مجهز شود.

نتیجه محتوم حکم فوق چنین است: اگر اثبات شود که یک نظر یا فعالیت منجر به منفعت و سازماندهی طبقه کارگر یاری می رساند، باید در دستور کار سازماندهان کمونیست قرار گیرد، حتی اگر آن پیشنهاد در تضاد با گزاره ها، پیشفرضیات و اصول پذیرفته شده تئوری کمونیستی باشد. هدف ما حفظ وفاداری به چیزی به اسم اصول کمونیستی نیست (در واقع کمونیسم امروزی یا همان سوسیالیسم علمی با روش دیالکتیک تمام احکام خود را از شرایط عینی استخراج می کند، بنابراین کمونیسم هیچ حکم ازلی و ابدی ندارد)، هدف ما حفظ وفاداری این تئوری به منافع طبقه کارگر است و نه وفاداری طبقه کارگر به تئوری.

من عادت دارم مختصر بنویسم و بنابراین مستقیماً به سراغ نتیجه این بحث می روم : تئوری کمونیستی تاکنون موجود، برای موفقیت ما در امر اتحاد و سازمان یابی طبقه کارگر کافی نیست. در کنار تئوری کمونیستی ما باید علم سازماندهی را فراگیریم. هدف این کتاب نیز یاری رساندن به ساخت چنین علمی است.

تئوری کمونیستی تاکنون موجود کافی نیست. اگر با این حکم مخالفید پس به این استدلال توجه کنید: همانطور که می دانید مارکسیسم معتقد است که افکار و عقاید از خلاء به ذهن متفکرین متبادر نمی شود، بلکه نتیجه ضرورتها و شرایط تاریخی و عینی آن متفکرین است. پس تئوریها در فرآیندهای تاریخی ساخته می شوند. اگر این حکم صحت داشته باشد، پس این حکم درباره خود تئوری مارکسیستی نیز باید مصداق داشته باشد. تئوری کمونیستی علمی است که در پروسه تاریخی مبارزه شکل گرفته و همچنان در حال شکل گرفتن و تغییر است. من شخصاً همچنان به تزه های اصولی که نظریه انقلابی مارکس معتقد اما نه به خاطر چیزی به نام راست کیشی (این اتهامی است که دیگران به ما وارد می کنند) بلکه به این خاطر که این احکام را می توانیم از همین شرایط عینی امروز طبقه کارگر استنتاج کنیم. اما آنچه لازم است الزاماً کافی نیست.

ذکر این نکته هم ضروری است که چیزی به نام مارکسیسم عقاید مارکس نیست بلکه ایدئولوژی و علمی است که برای رهایی طبقه کارگر بوجود آمده و صاحب اصلی آن خود طبقه کارگر و روشنفکران آن است (زیرا خود مارکس نیز اذعان دارد که نظریات و ایده‌ها نه به افراد بلکه به طبقات تعلق دارد. پس این حکم درباره خود مارکسیسم نیز صادق است). ملاک پذیرش یا رد تمامی نظرات در این علم، منفعت یا ضرر طبقه کارگر است.

اینکه شما یک کمونیست باشید و به تئوری کمونیستی اشراف کامل داشته باشید، به هیچ عنوان دلیلی بر این نیست که سازمانده خوبی هم هستید. ما باید اصول، تکنیک‌ها و استراتژی‌های لازم برای سازماندهی را هم از بورژوازی فراگیریم و هم خودمان ابداع کنیم. بورژوازی با علوم سازماندهی خود (برای مثال مدیریت و سیاست) پیچیده‌ترین و عریض و طویل‌ترین سازمان‌ها و نظام‌های تقسیم کار را اداره می‌کند. صدها سال است که به این کار مشغول است و مطمئن باشید که بهتر از ما این کار را بلدند.

ممکن است اعتراض شود که سازماندهی بورژوازی در خدمت استثمار و حفظ وضعیت موجود است و ماهیتا با سازمان‌های رهایی بخش پرولتاریا متفاوت است. این اعتراض بسیار عجولانه است. پذیرش این اعتراض بدین معناست که ما توانایی تحلیل و تجزیه مسائل را نداریم و نمی‌توانیم عناصر کارکردی و مثبت سازماندهی بورژوایی را از عناصر منفی و سرکوبگرش جدا کنیم. نمی‌توانیم هدف را از وسیله تمیز بدهیم و فقط می‌توانیم از سازماندهی بورژوازی کورکوانه تقلید کنیم. اگر اینچنین ناتوان باشیم بهتر است که ادعای سازماندهی را به طور کامل کنار بگذاریم و دست از مبارزه برداریم.

با این مقدمه به سراغ بحث اصلی رفته و به ذکر ملاحظات برای سازماندهی طبقه کارگر می‌پردازیم. نکات من کاملاً عملی بوده و حاوی تکنیک‌ها و استراتژی‌هایی برای افزایش توانایی سازماندهی کمونیستی است. این نکات، نتایج تجربیات یک فرد مجرب و پخته در زمینه سازماندهی نیست بلکه بیشتر چند نمونه‌ای است برای تاکید بر نکته اصلی یعنی ضرورت توسعه علم سازماندهی که بعضاً از مطالعه اصول سازماندهی نزد تئوری‌های بورژوایی فراگرفته شده است. کسی که مدعی باشد تجربیات شخصی اش برای علم سازماندهی کفایت می‌کند در واقع درکی باستانی از علم دارد یعنی دانش را به فقط تجربیات شخصی افراد محدود می‌کند و گویا ما نمی‌توانیم از این تجربیات یک علم نظام مند بسازیم. تاکید بر این نکته است که موفقیت ما نه صرفاً در گروهی اشراف بر تئوری کمونیستی بلکه تبحر در علم سازماندهی است.

انتخاب سبک کار : مخفی یا علنی؟ صنفی یا سیاسی؟

اگر شما در کشوری زندگی می‌کنید که به سبب دیکتاتوری مطلق و وحشیانه، نمی‌توانید از راههای پارلمانتاریستی و سندیکالیستی استفاده کنید، پس باید مستقیماً به سازماندهی سیاسی برای سرنگونی دیکتاتوری دست بزنید. شرایط سیاسی ایران و رژیم جمهوری اسلامی چنین وضعیتی را به وجود آورده است. پس راه کار ما در سازماندهی مخفی و سیاسی طبقه کارگر است. این به معنای نفی هرگونه فعالیت علنی و اهمیت جنبش‌های صنفی کارگری نیست، اما بدین معناست که کمونیست‌ها به دلایل بسیار (یک دلیل مهم امنیتی است. فعالین علنی نباید با فعالینی که سرنگونی طلب و انقلابی اند وارد رابطه سازمانی بشوند)، نمی‌توانند ابتکار عمل فعالیت‌های صنفی کارگران را بدست بگیرند. دقت کنید که من در اینجا از کلمه «نمی‌توانند» استفاده می‌کنم

و نه از «نباید». اگر کسی گمان می کند که می تواند در جنبش علنی و صنفی کارگران فعال و مفید باشد، می تواند این حکم را نادیده بگیرد. اما یک چیز مسلم است: عموم سازمان ها و احزاب کمونیستی باید به جای جنبش های کارگری اولویت را بر روی سازماندهی مستقیم مردم برای سرنگونی رژیم قرار دهند. البته فعالیت در هر دو زمینه الزاما در تضاد با هم نخواهد بود.

ذکر این نکته نیز ضروری است که علی الاصول، فعالیت علنی بر فعالیت مخفی اولویت دارد، انتخاب سبک کار مخفی در واقع در نتیجه تحمیل شرایط عینی موجود و اختناق سیاسی است. به نظر من انتخاب سبک کار علنی با توجه به سرکوب عریان جمهوری اسلامی نتیجه ای جز به زندان و تبعید فرستادن انقلابیون نخواهد داشت. جمهوری اسلامی تمامی پوشش های علنی برای فعالیت انقلابیون (مانند نشریات دانشجویی، سازمان های غیردولتی، جلسات مطالعاتی در دانشگاه، سندیکاها، کمیته ها، برگزاری سمینارها و همایش ها و حتی وب سایت ها و...) را تشخیص داده و به سرعت سرکوب و در نطفه خفه می کند.

دو سبک کار مختلف برای سازماندهی مخفی و سیاسی طبقه کارگر

دو راه برای سازماندهی مخفی و مستقیم مردم وجود دارد:

۱. تبلیغات کمونیستی: متاسفانه اغلب احزاب و سازمان های کمونیستی موجود بر روی این سبک کار تمرکز دارند. منظور از تبلیغات کمونیستی این نحوه فعالیت است که یک سازمان با ادبیات تبلیغی خود از طبقه کارگر بخواهد که به حزب آنان بپیوندند و یا نسبت به موضع آنان سمپاتی پیدا کنند. متاسفانه طبقه کارگر در سطحی از خودآگاهی طبقاتی قرار ندارد که برای سرنگونی جمهوری اسلامی به یک حزب سیاسی بپیوندد. عموم طبقه کارگر حتی اگر مخالف رژیم و خواهان انقلاب باشد، برای این امر از خود سؤال نمی کند که باید به کدام حزب بپیوندد. طبقه کارگر مستقیما ضرورت حزب را درک نکرده است. اگر این طور باشد، پس درخواست ما برای پیوستن و فعالیت در قالب یک حزب پاسخی نخواهد گرفت.

البته هر سازمان و نهادی باید برای خود تبلیغ کرده و مواضع سیاسی خود را روشن و شفاف بیان کند. اما این امر نباید کمونیست ها را دچار این توهم کند که چنین تبلیغاتی منجر به ایجاد سمپاتی و تشکیلی کارگران خواهد شد. تبلیغات کمونیستی توسط احزاب کوچک و در تبعید در میان صدای رسانه های جریان اصلی گم گشته و بی اثر می شود. واقعیت تلخ این است که این روش حتی اگر به خوبی صورت گیرد، مطلقا منجر به سازماندهی طبقه کارگر در ابعاد وسیع نمی شود. همانطور که گفتیم شکست این سبک کار دو دلیل عمده دارد: ۱. عدم بلوغ سیاسی طبقه کارگر ۲. دست پایین بودن احزاب چپ در رقابت رسانه ای و رساندن صدای خود به مردم.

این سبک کار یک دیدگاه بسیار غلط را در برخی از فعالین کمونیسم به وجود آورده و آنان را به ورطه اولترالفتیسم کشانده است. این دست از رفقا گمان می کنند که اتخاذ یک موضع رادیکال و واقعا کمونیستی کفایت کرده و در نهایت طبقه کارگر در مسیر مبارزه خود، متوجه موضع صحیح آنان شده و ایشان را انتخاب خواهند کرد. این تصور خیالی و دور از واقعیت است. گرفتن موضع رادیکال هیچ دردی از کسی دوا نخواهد کرد. نه طبقه کارگر دارای قدرت تشخیص مواضع سیاسی مختلف است و نه ما می توانیم چنین مواضعی را به گوش توده ها برسانیم و آنان را به چنین دیدگاه هایی ترغیب کنیم.

مردم همواره حق را به کسی می دهند که قدرت دارد و نه قدرت را به کسی که حق با اوست.

۲. سازماندهی مستقیم از پایین با استفاده از رشد شبکه‌ای : این سبک کار، می تواند آلترناتیو بسیار مفیدی برای شرایط سیاسی موجود باشد. این سبک کار، بن بست سیاسی موجود را خواهد شکست و فعالین کمونیست می‌توانند از طریق روابط زنجیره ای و شبکه‌ای در تمامی اقشار مختلف طبقه کارگر نفوذ کنند. به جای تبلیغات کمونیستی بهتر است که مستقیماً به سراغ مردم رفته و از هر کسی بخواهیم که چند فرد معتمد را دعوت کرده و سپس افراد تازه وارد نیز همین کار را تکرار کنند. بنابراین شبکه ای از افراد فعال و هماهنگ شکل خواهد گرفت که در آن هرکسی از طریق شخصی دیگری به این شبکه دعوت شده است. فعالین کمونیست می‌توانند مردم را در رابطه و هماهنگی با هم نگاه دارند. این شبکه های متشکل از افراد فعال و هماهنگ با یکدیگر، از هر لحاظ موثرتر از هسته های کوچک و محدود کمونیستی هستند زیرا :

۱. رشد شبکه‌ای سریعتر از رشد یک هسته کمونیستی است. رشد شبکه ای تصاعدی است در حالیکه رشد هسته کمونیستی خطی است. هسته به علت ارتباطات محدود و فعالیت مخفی و نسبتاً خطرناک امکان رشد اندکی دارد. بسیاری از مردم شجاعت انجام چنین فعالیت‌هایی را ندارند. همچنین فعالیت در قالب یک هسته مخفی نیازمند انقلابیون حرفه ای است و چنین افرادی البته به ندرت پیدا می شوند.

۲. در یک شبکه به جای اینکه از تعداد معدودی خواسته شود که با ریاضت انقلابی تمام وقت خود را برای فعالیت سیاسی و مبارزه بگذارند، از تعداد زیادتری خواسته می‌شود که زمان محدودی را برای فعالیت صرف کنند. پس به جای انتظار کار زیاد از تعداد اندکی افراد، از تعداد زیاد کار اندکی می خواهیم.

۳. با اینکه شبکه بزرگتر از یک هسته است اما از نظر امنیتی قوی‌تر است. دلیل امر این است که در هسته، همه افراد یکدیگر را می‌شناسند و با لو رفتن یک نفر، بقیه نیز در خطر قرار می‌گیرند. اما در شبکه چون هرکسی توسط یک نفر معرفی و عضو می شود، دیگران نسبت به هویت این فرد شناختی نداشته و ضریب امنیتی بالا می‌رود خصوصاً اگر معرف در خارج از کشور باشد.

تکنیک های سازماندهی طبقه کارگر

بسیاری از تکنیک‌هایی که بورژوازی در بازاریابی برای رسیدن به مشتریان بالقوه استفاده می‌کند، برای ما نیز کاربرد دارد. اما جدا از این، ما می توانیم از تئوری شبکه ، روان شناسی و جامعه شناسی نیز استفاده کنیم.

۱. **تخصص گرایی :** همیشه و همه جا نباید به عنوان یک کمونیست به سراغ مردم برویم. بسیاری از مردم به خاطر تخصصی که در زمینه های مختلف مانند روزنامه نگاری، هنر و ادبیات، فلسفه، حقوق و قوانین، آموزش و ... داریم به سمت ما جذب می شوند. این تخصص‌ها می‌توانند زمینه و پایه مناسبی برای ارتباط گیری با مردم باشند. یک فعال سیاسی کمونیست در وهله اول یک فعال سیاسی است و به عنوان یک فعال سیاسی باید بتواند هرچه روابط گسترده‌تر و بیشتری داشته باشد. مطلقاً روابط خود را به همفکران و هم‌حزبی‌های خود

محدود نکنید. چنین کاری ما را در خطر انزوا و گوشه نشینی قرار خواهد داد. بسیاری از کمونیست‌های نسل گذشته موفقیت تخصص‌گرایی را در شغل معلمی تجربه کرده اند. به عنوان مثال معلمی مانند صمد بهرنگی را تصور کنید که در روستاها به سراغ مردم می‌رود و بذر آگاهی را در نسل جوان می‌پاشد. اما من چنین تصویر شاعرانه و قهرمانانه‌ای از تخصص‌گرایی ندارم. در عوض بهتر است مانند روزنامه نگاری باشیم که لیست بلند بالایی از افراد سرشناس با شماره های تلفن آنان دارد و یا بازاریابی که لیست مطولی از آدرس‌ها و شماره‌های مشتریان را در اختیار دارد. با برخورداری از یک تخصص می‌توانیم روابط خود را گسترده کنیم و مانند یک روزنامه نگار یا بازاریاب این روابط را مکتوب و منظم کرده و در فرصت‌های مناسب از آنان برای شکل یابی بهره ببریم. تخصص ما زمینه را برای ارتباطگیری با مردم فراهم می‌کند. قبل از تشکیل‌یابی باید یاد بگیریم که اصلا چگونه می‌توان با مردم رابطه گرفت.

۲. روابط زنجیره ای و شبکه ای: شبکه اجتماعی و مجازی مانند فیس‌بوک نشان داده که چگونه می‌توان از طریق دوستان، دوستان دیگری پیدا کرد. این رابطه گیری بسیار پیش پا افتاده به نظر می‌رسد، اما اگر ما جدیت، انضباط و کار تیمی را به این منطق تزریق کنیم، نتیجه موثری خواهیم گرفت. بسیاری از این شکایت دارد که شبکه های مجازی مانند فیس بوک تنها عرصه فعالیت های کاذب، دوست یابی و خودنمایی و حرفهای مفت و دورماندن از فعالیت واقعی است. مطمئنا برای بسیاری از مردم شبکه اجتماعی مانند فیس بوک چنین کارکردهای مبتذلی دارد. اما بار دیگر بهتر است از خودمان سؤال کنیم: آیا ما قدرت تجزیه و تحلیل نداریم و نمی‌توانیم عنصر مثبتی مانند منطق شبکه‌ای و رشد زنجیره‌ای را از کارکردهای روزمره و عادی‌اش جدا کرده و با کار جدی سازماندهی تلفیق کنیم؟ اگر به توانایی ذهنی خودمان اعتقاد داشته باشیم پس می‌توان از طریق روابط زنجیره‌ای و با پیدا کردن رفقای جدید از طریق رفقای قدیم، دامنه نفوذ خود را در محیط اجتماعی‌مان افزایش دهیم.

رشد سازمان را باید به یک فعالیت روزمره خود اعضای سازمان تبدیل کرد. یک فعالیت مهم، دعوت دیگران به شبکه هست. هرکسی دایره نفوذی دارد و می‌تواند تعدادی را که روی آن اقتدار نسبی دارد به سازمان یا شبکه مورد نظر دعوت کند. همانطور که ارسطو می‌گوید همه چیز را همگان دانند. به همین نحو می‌توانیم بگوییم که همه کس را همگان می‌شناسند. پس می‌توانیم از طریق یک نفر به دیگری دسترسی پیدا کنیم. هرکسی باید در امر دعوت فعال باشد و به یک سازمانده تبدیل شود. یک سازمانده خوب باید بتواند یک سازمانده خوب دیگری نیز تربیت کند. این کار باعث می‌شود که افراد رو به بیرون از گروه معطوف بوده و در داخل گروه منزوی و محدود نشوند.

۳. فعالیت رو به بیرون و نه درون یک گروه : گروه (محفل، حزب، نشریه و...) تشکیل ندهید که فقط با هم فعالیت کنید، یک گروه تشکیل بدهید که بتوانید با دیگران در خارج از گروه فعالیت کنید. حزب یا سازمان شما باید برون‌گرا باشد و افراد داخل حزب نباید صرفا با هم‌حزبی‌های خود در حال فعالیت و بحث و تبادل نظر باشند. این رویکرد، حزب را به یک محفل تقلیل خواهد داد. هرکسی که عضو یک شبکه سیاسی می‌شود باید بتواند خود دریچه‌ای به روی دیگر مردم باشد و نه اینکه صرفا نازل ترین و تازه وارد ترین عنصر یک گروهی باشد که با حسی از خجالت و انزوا، فعالیت های کهنه‌کارها را نظاره می‌کند. برخلاف یک محفل درون گرا، در یک شبکه سیاسی تازه‌واردها بیشتر از همه فعال هستند چون آنها افراد جدیدتری را می

شناسند که می توانند به گروه اضافه کنند، چون آنها با خود ایده ها، امکانات، پیشنهادات جدیدی می آورنده. شرط سرزندگی و رشد یک گروه، فعالیت رو به بیرون آن گروه است. گروه های کمونیستی برای فرار از سکتاریسم نباید تنها به خود مشغول باشند و فعالیت هایی را تعریف کنند که تنها در درون حلقه خودشان انجام پذیر است.

۴. **اتحاد بر اساس منافع مشترک و نه عقاید مشترک:** این نکته با استدلالات من در مقدمه کاملا مرتبط است. بنیان تئوری مارکسیستی منافع طبقه کارگر است و اتحاد نیز حول این منافع مشترک طبقاتی صورت می گیرد و نه حول عقاید مشترک. بنابراین مطلقا کمونیسم را عقیده و باور یک سکت و محفل نسازید. مطلقا از تئوری کمونیستی به عنوان فیلتری استفاده نکنید که برای ورود به سکت باید از آن گذر کرده و آنرا تصدیق نمود.

اعتراض خواهد شد که بالاخره یک وجه اشتراکاتی لازم است. البته که لازم است اما این وجه اشتراک منفعت مشترک است و نه عقیده مشترک. تمامی فلسفه وجود مارکسیسم در اتحاد و رهایی طبقه کارگر است. پس اگر ما حول منفعت طبقه کارگر متشکل شویم، عمیقا به تئوری مارکسیستی نیز وفادار بوده ایم. نتیجه اتحاد حول منافع مشترک، گروهی گل و گشاد از افراد مختلفی نیست که نمی توانند سر هیچ چیزی توافق کنند چون به شدت با هم اختلاف نظر دارند. دوگانگی بین سکتاریسم و پوپولیسم کاذب و کودکانه است. اگر شما حول عقاید مشترک متحد شوید فقط یک سکت هستید و تعداد شما نیز از تعداد همفکران تان فراتر نخواهد رفت. تمام وقت شما صرف بحث بر سر این خواهد بود که چه کسی به اصول و مرام واقعی حزب بیشتر وفادار است. آلترناتیو این نیست که هیچ ملاکی برای اتحاد نداشته باشید. این ملاک از قبل موجود است: منفعت طبقه کارگر. حول این محور متحد شوید. اجازه دهید افراد با عقاید مختلف ولی با تعهد به منفعت و رهایی طبقه کارگر به جمع شما بپیوندند. سپس برای فعالیت هرکسی نظرات و عقاید خود را باید به یک پیشنهاد عملی ترجمه کرده و سپس گروه شما روی این پیشنهادهای عملی بحث کند. ملاک بحث نیز مشخصا منفعت طبقه کارگر خواهد بود. هر پیشنهادی که به بهترین نحو به اتحاد طبقه کارگر و منفعت آن یاری رساند، می تواند انتخاب شود. پس امکان فعالیت وجود دارد و نتیجه امر اتحادی بی در و پیکر نخواهد بود. این بند راه حل نهایی خروج از دوگانگی سکتاریسم و پوپولیسم را در اختیار شما قرار می دهد. ذهن خود را اسیر این دوگانگی کاذب نکنید.

۵. **بحث نکنید، آموزش دهید:** شما دو راه دارید: با مردم بحث و جدل کنید که راه شما و حزبتان درست و صحیح است. موضع و خط سیاسی شما باید دنبال شود. سپس در نتیجه بحث ها طرف قانع شده و به شما می پیوندد. عجیب است که کسی فکر کند این روش جواب می دهد. راه دوم را انتخاب کنید: از مردم بخواهید که حول منفعت مشترک طبقاتی تان با شما فعالیت و مبارزه کنند بدون اینکه اصراری داشته باشید که خط سیاسی شما را قبول داشته باشند. بعد در طول فعالیت و مبارزه جمعی، سعی کنید که به آنان خط سیاسی درست را آموزش داده و ذهن آنان را از اشتباهات، خرافات و انگاره های بورژوایی بزدا کنید. اجازه دهید روراست باشم: در هر جامعه ای طبقه کارگر جزو عقب مانده ترین، ارتجاعی ترین، غیرسیاسی ترین و بی هدفترین اعضای آن جامعه هست. شما با این طبقه سر و کار دارید و نمی توانید انتظار داشته باشید که آنان در مقابل ایده ها و افکار رهایی بخش شما مقاومتی نکنند. اما در عین حال این طبقه ناراضی ترین مردمان یک جامعه را هم تشکیل می دهد. پس این طبقه را باید در وهله اول حول این ناراضیاتی و مبارزه خواهی متحد و

متشکل کرد و بعد در طول فعالیت، با صبر و حوصله انقلابی آنان را آموزش داد.

اگر راه اول را انتخاب کنیم، شانسی نخواهیم داشت. خیلی زود تبدیل به موجودات حراف و وراجی خواهیم شد که اینجا و آنجا مدام مشغول سر و کله زدن با مخالفان خودشان هستند. این تصور غلط در بین کمونیست‌ها رواج پیدا کرده که از بحث و تبادل نظر می‌توان به نتیجه رسید و راه را پیدا کرد. اگر مردم فیلسوفانی همچون سقراط، افلاطون یا دکارت بودند می‌توانستم با این ادعا موافق باشم. اما واقعیت این است که انسانها موجوداتی تماما عقلانی نیستند و احساسات آنها بر قوه قضاوتشان سلطه دارد. وقتی شما به عنوان یک فرد غریبه با شخصی بحث می‌کنید، آن فرد دقیقا تنها به خاطر اینکه مخالفش هستید، بر سر عقیده غلط خود مانده و لجاجت می‌کند. از اینکه در یک بحثی پیروز شویم و یا صحت مارکسیسم را به دیگران ثابت کنیم، می‌توان راضی و خوشحال بود، اما این کار منجر به سازماندهی نمی‌شود. وقت خودتان را برای این کارها تلف نکنید. طبقه کارگر مملو از عقاید اشتباه، خرافی و ارتجاعی است. اگر بخواهید با تمامی این عقاید مبارزه کنید و از آنها با چوب جادویی تئوری کمونیستی، یک کمونیست مبارز بسازید، راهی از پیش نخواهید برد و باید سالها در انتظار تغییر و تحولات ذهنی افراد بمانید! در عوض، طبقه کارگر را باید با تمامی مختصات آن قبول کرد. بدون اینکه به آنان برچسب خرده‌بورژوا یا لمپن بزنیم، می‌توانیم با آنها و براساس تعهدشان به منفعت طبقه کارگر، وارد فعالیت مشترک شد. مردم به حرف هم‌رزم و رفیق نزدیک خودشان بهتر گوش می‌کنند. پس اول دوستی و رفاقت خودتان را به آنها ثابت کنید و بعد روی آنان تأثیر بگذارید. بنابراین به عنوان یک رفیق و یک هم‌رزم می‌توانیم روی آنان تأثیر گذاشته و آنان را با حوصله فراوان آموزش دهیم. با این کار، سازمان و شبکه خود را به مدرسه‌ای کمونیستی تبدیل خواهیم کرد و نه سکتی که مداوما با رقبای خود سر و کله می‌زند و چشم دیدن هیچ مخالف و شنیدن هیچ مخالفتی را ندارد.

۶. اتحاد فراسازمانی و بیناسازمانی: هر اتحاد عملی اعضای متشکل را قوی‌تر خواهد کرد (البته اگر کارکردهای حزبی و فراحزبی مغشوش نشوند). اگر اتحاد عمل حول فعالیت مشترک صورت گیرد و نه مواضع سیاسی مشترک، هیچ تداخلی بین عملکرد درون حزبی و بیناحزبی بوجود نخواهد آمد. مسئله این است که آیا اعضای متشکل با فعالیت مورد نظر موافق هستند یا خیر. اتحاد عمل در بین تمامی احزاب سیاسی بورژوایی امری عادی است درحالیکه اتحاد سازمانی به ندرت صورت می‌گیرد. برای این دلیل ساده‌ای وجود دارد. اتحاد عمل تداخل کارکردی با کارکردهای سازمانی ندارد. به همین ترتیب، هر اتحادی که منجر به افزایش قدرت فعالیت و مانور احزاب طبقه کارگر شود، به اتحاد طبقه کارگر نیز یاری خواهد رساند. اگر اینطور است چرا برخی از احزاب و سازمان‌های کمونیستی از اتحاد عمل طفره می‌روند؟ دلایل متعددی وجود دارد و مشخصا یکی از آنها این است که این سازمان‌ها به عنوان یک سکت حول عقاید و خطوط سیاسی مشترک شکل گرفته‌اند. رهبران این سازمان‌ها، به وابستگی عقیدتی اعضای خود راضی هستند و هرگونه تماس با بیرون از سکت را خطری برای از بین رفتن این هم‌کیشی بوجود آمده می‌بینند. این طرز تفکر سکتاریستی بیماری شایعی است بر پیکره چپ در جهان.

در مقابل، تمامی کمونیست‌ها، سازمان‌ها و احزابی که در آن متشکل شده‌اند را باید تنها به شکل ابزار و ظرفی برای فعالیت ببینند و نه حزب مقدس و تخطی ناپذیر. این طرفها حتی بهتر است موقتی، منعطف و چند سطحی نگریسته

شوند. یک فعال کمونیست باید بتواند در سازمان ها و سطوح مختلفی از یک نشریه کوچک تا یک اتحادیه صنفی، از یک حزب تا یک اتحاد بینا حزبی و... فعالیت کند و البته یاد بگیرد که چگونه این فعالیتها را متوازن و متعادل نگاه دارد. این تصور نباید ایجاد شود که جماعتی از یک گروه کوچک تا یک حزب بزرگ و توده ای می تواند متکامل شود و مسیر خود را تا مقصد نهایی یعنی انقلاب طی کند. در راه مبارزه بارها لازم خواهد آمد که تغییر ریل بدهیم، جریانی را رها کنیم و به جریان دیگری بپیوندیم، عقب نشینی کنیم یا تغییر موضع و استراتژی بدهیم. بنابراین هر گروه و سازمانی باید از این آمادگی را داشته باشد که برای اتحادهای بزرگتر وارد عمل شود.

عده ای اعتراض می کنند که راه و خط ما جداست و ما نمی توانیم با کسانی خط شان با ما متفاوت است همراه شویم. هیچ خط مستقیمی بین ما و هدف نهایی مان یعنی انقلاب سوسیالیستی وجود ندارد. در طول مسیر باید بارها خطوط را عوض کرد و موقتا می توان با بسیاری از مخالفین و حتی دشمنان خود همراه شد. شما برای اینکه به مقصد مشخصی برسید باید ابتدا با مسافرینی که به آن کشور می روند، هم سفر شوید، بعد با مسافرینی که به شهر مورد نظر شما و در نهایت با کسانی که به محله مورد نظر شما می روند. نمی توان در طول مسیر از مسافرت با کسانی که مقصد دقیق شان متفاوت است، طفره رفت. فرض کنید که شما به انقلاب سوسیالیستی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا معتقدید و گروه دیگری به انقلاب سوسیالیستی و دموکراسی اکثریت مطابق نظر کائوتسکی معتقد باشند، خوب آیا این بدان معناست که چون مقصد دقیق شما متفاوت است، هیچ اتحاد عملی میسر نیست؟ مسلما این فقط یک تنگنظری آشکار است.

فعالیت در سازمان ها و گروه های غیرچپ نیز می تواند به رشد و گسترش نفوذ احزاب کمونیستی کمک کند به شرطی که مسلم شود این فعالیت ها به اتحاد و سازماندهی بیشتر و قوی تر منجر می شود. نباید صرفا با برچسبهای ارتجاعی یا اصلاح طلب، از فعالیت در زمینه های مختلف که می تواند منجر به تقویت امر سازماندهی شود، خودداری ورزید. لنین در مقاله ای با عنوان «آیا انقلابیون در اتحادیه های ارتجاعی باید فعالیت کنند؟» صریحا پاسخ می دهد که:

« تا آنجایی که به چپهای آلمانی مربوط می شود، پاسخ شان به این سؤال یک نه بی قید و شرط است. به نظر اینها، نطق و فغان خشمگین علیه اتحادیه های ضدانقلابی و ارتجاعی دلیل کافی است که انقلابیون و کمونیست ها نه تنها لازم نیست بلکه اصلا نابخشودنی است اگر که در این اتحادیه های زرد و ضدانقلابی و مصالحه جو از قبیل فعالیت کنند. هر قدر هم که چپهای آلمانی به انقلابی بودن این تاکتیک معتقد باشند، این رویکرد بنیادا غلط است و هیچ چیزی جز عبارت پردازی توخالی نیست»^۲

۷. **توافق روی پیشنهادهای عملی و نه نظریات:** به جای اینکه تنها بر روی مواضع و نظریات خود پافشاری کنید و حزب و سازمان خود را بنگاه انتشار مواضع سیاسی بدانید، در یک سطح عملی و روی پیشنهادهای عملی تصمیم گیری کنید. فرض کنید ده نفر، هرکدام نظرات مختلفی دارند. یک راه این است که هرکدام نظرات و دیدگاه های خود را بگویند و سپس به توافق نظری برسند و از توافق نظری به پیشنهاد عملی دست یابند. اما راه دوم را پی گیری کنید: هرکسی اگر معتقد است که نظر خود صحیح است پس باید بتواند نظر خود را به یک پیشنهاد عملی ترجمه کند و این پیشنهاد عملی قابل اثبات باشد که به منفعت طبقه کارگر یاری خواهد رساند. در این صورت این ده نفر می توانند روی ده پیشنهاد عملی مختلف بحث کنند و نه ده نظر و تحلیل مختلف. این

رویکرد باعث می‌شود که آن دست از اختلافات نظری که عملاً تاثیری روی فعالیت ندارند، مانع فعالیت سازمان نشوند.

مسائل روان شناختی

وقتی مسئله سازماندهی انسانها در میان است و آن هم سازماندهی حول فعالیتی داوطلبانه بدون اینکه بخواهیم کسی را استخدام کنیم، پس باید انسانها را با تمامی ابعاد روانی و اجتماعی‌شان در نظر بگیریم. یک کارفرما ممکن است بی‌تفاوت نسبت به شخصیت شما (مثلاً اینکه برای این کار ساخته شده اید یا نشده اید! از این کار خوش تان می‌آید یا نمی‌آید)، نیروی کارتان را خریداری کند. اما ما نمی‌توانیم مانند یک کارفرما نسبت به جوانب روان شناختی اعضای سازمان خود بی‌اعتنا باشیم. در عوض باید نگاهی به سازمان‌های غیردولتی موفق و بنگاه‌های آموزشی بورژوازی بن‌دازیم و اتفاقاً در اینجا نکات مثبتی برای استفاده در امر سازماندهی وجود دارد. البته در این مورد، تجربه شخصی هرکدام از رفقا نیز می‌تواند بسیار ارزشمند باشد.

۱. **بزرگ فکر کنید:** در حالیکه که ساده‌ترین کارها را باید به مراحل و قدمهای کوچک تقسیم کرد، باید چشم انداز بزرگی پیش روی خود داشته باشید. کسی که به همراه هم طبقه‌ای‌های خود می‌خواهد انقلاب سوسیالیستی را در ایران به سرانجام برساند، مجبور است که بزرگ فکر کند. کسی که بزرگ فکر می‌کند، خود را سرگرم کارهای بی‌ارزش و کوچک مانند جدل با مخالفین، تجسس در کار دیگران، رقابت کودکانه با سازمان‌های دیگر و دور زدن تشکیلاتی، زیرآب زنی، باند بازی و... نمی‌کند. اهداف و تفکرات بزرگ خود را به دیگران هم منتقل کنید. در راه مبارزه بسیاری با شما مخالفت می‌کنند و یا حتی سنگ جلوی پای شما می‌اندازند، اگر تفکر و شخصیت بزرگی داشته باشیم، به سادگی با نادیده گرفتن این قبیل افراد، آنها را از پیش پای خود کنار خواهیم زد. بسیاری از این دشمنان آنقدر کوچک و بی‌ارزش هست که می‌توانید با نادیده گرفتن به سادگی از کنار آنان رد شوید و وقت خود را صرف درگیری با آنان نکنید.

۲. **یک سازمانده خوب باشید:** یک سازمانده یا رهبر شایسته، در وهله اول باید شخصیتی محبوب باشد. یک فرد مغرور، متفرعن و خودخواه دافعه ایجاد خواهد کرد. راه حل ایجاد محبوبیت، تشویق و تمجید از طرف مقابل است. به جای تعریف از خود، برعکس باید از طرف مقابل خود تعریف کرد و به او روحیه داد. تشویق افراد، ایجاد روحیه و امیدواری در آنها، همدردی و همفکری با آنان می‌تواند شما را به یک سازمانده خوب تبدیل کند. فراموش نکنید که فعالیت سیاسی داوطلبانه است و مردم مجبور نیستند که به دستورات ما گوش بسپارند و یا مداوماً از خاطرات و کارهای خارق‌العاده‌ای که در امر سازماندهی انجام داده ایم بشنوند. به لحاظ روحی، همیشه آنان را تقویت کرد و البته مشکلات شخصی آنان را نیز مد نظر داشت.

۳. **مشارکت همگانی:** هیچ کدام از اعضا را نباید به حال خود رها کرد. مداوماً باید با افراد سازمان در ارتباط و هماهنگی بود. حتی اگر موقتاً با فردی کار خاصی ندارید، ارتباط خود را با وی قطع نکنید. سعی کنید تقسیم کاری صورت بگیرد که همه در آن شریک باشند و کسی از قلم نیافتد. افراد جدید می‌بایست فعال‌تر از افراد قدیمی باشند. در نظر داشته باشید که حس تعلق آنان به گروه بسیار کمتر از دیگران است. پس آنها باید سریعاً محیطی صمیمانه و رفیقانه در جمع را تجربه کرده (البته بدون اینکه این

محیط به یک حلقه دوستی و با روابط شخصی تبدیل شود) و صحبت ها و بحث هایشان بیشتر از بقیه شنیده شود.

۴. **پشتکار و ثبات قدم:** مبارزه یک فرآیند مطول و مرحله بندی شده است. در این فرآیند، شما باید روندی صعودی طی کنید و در هر مرحله گامی به جلو بگذارید. باید تلاش کنید که سازمان شما اگر نه تصاعدی، حداقل یک رشد ثابت و منظم داشته باشد. پس در این فرآیند باید ثبات قدم داشته باشید. چه بسا در مراحل کار شما توسط دیگران جدی گرفته نخواهد شد و کار شما را بی ثمر تصور خواهند کرد. مطلقاً نباید مایوس شوید. هیچ کاری را نباید نیمه کاره رها کنید و در صحبت با دیگران، آنها باید از جدیت و مصمم بودن شما متعجب شوند!

۵. **نقد تنها در صورت فعالیت:** هیچ ایرادی ندارد که کسی در داخل گروه، فعالیت ها، تصمیمات یا اشخاص را نقد کند. اما برخی در پوشش یک نقد، تنها ناله می‌کنند و این نقد را بهانه‌ای برای توجیه انفعال خود می‌سازند. در صورتیکه متوجه شدید کسی این رویکرد را درپیش گرفته است و فقط ایرادگیری می‌کند، بهترین کار انداختن توپ در زمین اوست. اگر کسی منتقد است، از او بخواهید که با برعهده گرفتن فعالیتی که مورد نقدش هست، آنرا اصلاح کند. این سیاست باعث می‌شود که کسی نتواند در پوشش نقد، شکایت و ناله کند. این افراد باید متوجه باشند که نمی‌توانند هم منفعل باشند و هم منتقد. همچنین مراقب باشید که سازمان شما پر از بحث و جدلهای بی فایده نشود.

۶. **موسس را با رهبر اشتباه نگیرید:** همواره کسانی هستند که در نقش موسسین، سازمان یا گروهی را تاسیس می‌کنند. گروه نباید سریعاً با سپردن نقش‌های رهبری به این گروه، شانس استفاده از افراد بهتری که بعدها ممکن است به گروه اضافه شوند را از دست بدهد. بنابراین موسسین نباید خود به خود به رهبران یک سازمان تبدیل شوند. موسس بودن یا قدمت یک فرد در گروه نباید به هیچ وجه موجب اقتدار و برتری وی نسبت به سایرین شود (این گفته به معنای رد سلسله مراتب نیست). ممکن است گفته شود که انتخابات درون سازمانی و دموکراتیک این مشکل را حل خواهد کرد. مسائل روانی بسیار پیچیده تر از این هستند که با انتخابات حل شوند. بهتر است که از دادن سمت ها و نقش های ثابت در اوایل تاسیس یک گروه خودداری شود.

مسائل آموزشی

۱. **ثابت و یادداشت روزمره:** هیچ چیزی را تنها در ذهن خود نسپارید. تمامی فعالیت‌ها، افراد، شماره تماس ها، مراحل و پروسه ها باید مکتوب شده و برای انجام کارها به آنها رجوع کنید. انضباط تشکیلاتی تنها با عادت دادن خود به نوشتن و ثبت کردن میسر است. به جز این، تمامی فعالیت‌های سیاسی شما قربانی مجموعه‌ای از بدقولی، فراموشی، تنبلی و شلختگی در کار خواهد شد.

۲. **جزوه به جای مقاله:** به هیچ وجه نمی‌گویم که از نوشتن مقاله و انتشار آن در اینترنت خودداری کنید. اما تاثیر جزوه در امر سازماندهی و آموزش را نادیده نگیرید. جزوه ای که پرینت شده و دست به دست شود، جزوه ای که شخصاً خودتان خواندنش را به رفیقی توصیه کنید، بسیار بهتر و موثرتر از انتشار یک مقاله در یک وبلاگ است که احتمالاً تنها چند نفر از مخاطبین و دوستان همیشگی‌تان آنها را می‌خوانند، یعنی کسانی که عادت دارند به سایت یا وبلاگ شما سر بزنند. دست به دست کردن جزوه دو امتیاز بسیار مهم

دارد: اول اینکه از طریق انتشار فرد به فرد و زنجیره‌ای می‌توانید کسانی را مخاطب خود قرار دهید که نمی‌شناسید و آنها نیز شما را نمی‌شناسند. دوم اینکه عمل دست به دست کردن و چاپ و انتشار جزوات خود یک کنش و فعالیت است و منجر به تقویت ارتباطات خواهد شد. اهمیت جزواتی که دست به دست می‌شود را در امر سازماندهی دست کم نگیرید.

۳. اجتناب از پرحرفی: بسیاری از کمونیست‌ها با توجه به اینکه به عقاید و دیدگاه‌های مارکسیستی مجهز هستند، علاقه فراوانی به ابراز عقاید خود در همه جا دارند. متأسفانه این علاقه در بسیاری از موارد منجر به پرحرفی و پرچانگی می‌شود. در هر جا، در هر جلسه و هر موقعیتی، بالای منبر می‌روند و به تحلیل‌های سیاسی داغ و موضع‌گیری‌های رادیکال می‌پردازند. چنین ویژگی در امر سازماندهی و آموزش مضر است. در عوض باید کاملاً کوتاه، مشخص و متمرکز روی موضوع صحبت خودتان باشید. در آموزش مردم بیشتر از اینکه سخن بگویید، باید نسبت به شنیدن دیدگاه و نقطه نظرات مردم گوش شنوا داشته باشید. در جلسات آموزشی باید تمامی شرکت‌کنندگان را ترغیب کنید که نظر خود را ابراز کنند ولو اینکه در مقابل تحلیل‌ها و نظرات پیچیده شما ساده‌انگارانه به نظر بیایند. مطلقاً نباید با شنیدن هر حرف اشتباهی، مخالفت شدید کرد و یا برچسب زد.

۴. نامه نگاری به جای کامنت گذاشتن: در روابط درون سازمانی از نامه نگاری استفاده کنید. این کار بسیار با پرنسب‌تر، حرفه‌ای‌تر و جدی‌تر است. زیرا نامه مکتوب است و در صورت بروز اختلاف، مدارک لازم برای بررسی فراهم است و کسی نمی‌تواند از متنی که نوشته‌شده پطره رود. تأثیر آموزشی نامه‌ها بسیار بیشتر و بهتر از کامنت‌ها و یادداشت‌های شخصی در فیس‌بوک یا به صورت شفاهی است.

۵. آموزش سبک کار: اولین چیزی به افراد تازه وارد آموزش می‌دهید، باید آموزش سبک کار باشد. آموزش اینکه شما چه می‌کنید و چگونه کار می‌کنید، مهمتر از تلاش برای همفکر ساختن فرد است. به جای سخنرانی، اظهار فضل و مباحثه با افراد تازه وارد، مستقیماً روی سبک کار تمرکز کنید.

۶. آموزش به عنوان ظرفی برای جذب نیرو: آموزش بهترین راه ارتباط‌گیری با مردم است. مردم کنجکاو و علاقه‌مند به یادگرفتن چیزهای تازه هستند. با تکرار ایدئولوژی خود نمی‌توانیم آنها را علاقه‌مند کنیم، برعکس باید از چیزی آغاز کنیم که به آن علاقه دارند. آموزش فلسفه، زبان، ترجمه، ویراستاری، هنر و... می‌تواند ظرفی باشد که شناخت افراد مستعد به مبارزه سیاسی باشد. اما وسیله را با هدف اشتباه نگیرید، به طوریکه تمامی فعالیت شما صرف آموزش و بحث‌های مفصل اکادمیک شود. استفاده از آموزش به عنوان ظرفی برای جذب نیرو، می‌تواند بسیار وقت‌گیر و طاقت‌فرسا باشد. تنها در صورتی به این کار دست بزنید که انرژی کافی و استقبال لازم برای آن را در اختیار داشته باشید.

کارآمدی پیوندهای ضعیف^۳

پیشتر گفته شد که هیچ‌کس را نباید به حال خود رها کرد و خصوصاً برای افراد تازه‌وارد باید محیطی صمیمی و رفیقانه ایجاد کرد. اما این مطلقاً به این معنا نیست که در حزب و سازمان همه با هم دوست و رفیق صمیمی یکدیگر باشند، همه یکدیگر را خوب بشناسند و با هم در ارتباط باشند.

برخلاف تصور چنین روابطی مطلقاً ناکارآمد و آسیب‌رسان است. شاید خود شما هم احساس کرده باشید که به عنوان یک تازه وارد در حلقه ای از دوستان صمیمی چقدر حس بیگانگی به شما دست می‌دهد. اما این روابط قوی و صمیمی مضرات بدتری نیز دارند. روابط به جای نزدیکی و صمیمیت باید مبتنی بر تعهد و جدیت باشند. پیوندهای قوی بین افراد، زمان و انرژی افراد را می‌گیرد و بعد از مدتی حزب و سازمان شما شبیه یک طایفه خواهد شد. به لحاظ تئوری شبکه بهتر است که به جای پیوندهای قوی، از پیوندهای ضعیف استفاده کنید. به ترتیب مضرات و مزایای پیوندهای قوی و ضعیف در زیر ذکر شده اند:

۱. پیوند قوی، موجب گردش بی رویه و اضافی اطلاعات خواهد شد. اگر همه یکدیگر را بشناسند، سطح امنیت پایین آمده و اطلاعات درز خواهد کرد. در ثانی پشت سرگویی و تهمت و غیبت که بنیان از هم پاشی هرگروهی می‌تواند باشد، در پیوندهای قوی محتمل‌تر است. بهتر است به جای اینکه همه با هم در ارتباط باشند، هرکسی تنها با یک نفر (معرف خود) و با دیگرانی که آنها را معرفی کرده است در ارتباط باشد.

۲. پیوندهای قوی موجب قطبی شدن حول افراد مشخصی در گروه شده و زمینه را برای جدایی و انشعاب ایجاد می‌کند. تصور کنید که دو نفر در یک گروه اعتبار تئوریک بیشتری داشته باشند، اگر اختلاف نظری بین آنان پیش آید، خیلی محتمل است که افراد حول این دو نفر صفبندی و فراقسیون تشکیل دهند. پیوندهای ضعیف امکان فرقه بازی را از بین می‌برد.

۳. پیوندهای قوی، موجب می‌شود که براحتی روابط کاری و سیاسی با روابط شخصی گره بخورد و مشکلات مضحکی پیش آید. چه بسا احزاب و سازمان‌هایی که در آنها بر سر شریک جنسی یا پول بین برخی از اعضا نزاع رخ داده است! در مقابل پیوندهای ضعیف، یعنی پیوندهایی که تنها روی فعالیت های سیاسی و کاری متمرکز باشند، ابعاد عمیق و شخصی به خود نمی‌گیرد. (البته اشتباه نکنید، من با ازدواج درون سازمانی مخالف نیستم!)

۴. پیوندهای قوی حزب و سازمان را به یک سکت تبدیل می‌کند و دیگران علاقه کمتری به ارتباط گرفتن با یک جمع صمیمی و بسته خواهند شد. پیوندی های ضعیف برعکس این شانس را به شما می‌دهند که با افرادی از اقشار متفاوت جامعه و دور از حلقه دوستانتان، ارتباط بگیرید.

۵. پیوندهای قوی زمان و انرژی زیادی از افراد می‌طلبد. در یک گروه ده نفره که همه با یکدیگر در ارتباط باشند، شما باید با نه نفر همزمان در ارتباط باشید و این زمان زیادی می‌گیرد تا یک شبکه هزار نفره. زیرا در شبکه متشکل از پیوندهای ضعیف شما فقط با یک نفر که شما را به این گروه معرفی کرده و دو سه نفری که خودتان به گروه معرفی کرده اید در ارتباط خواهید بود.

مختصات خاص سازماندهی در داخل ایران

تمامی نکات تاکنون گفته شده، برای تمامی فعالین سیاسی چه در داخل و خارج کشور مصداق دارد. با این حال به عنوان یک فعال سیاسی که شخصا در داخل کشور فعالیت می‌کنید و قصد سازماندهی دارید باید به نکات زیر توجه کنید:

۱. **ابتدا یک یا دو نفر معتمد پیدا کنید:** بهتر است که فعالیت را با یک گروه دو یا سه نفری آغاز کنید. این تیم دو یا سه نفری می‌تواند نقطه ای باشد که شبکه شما از آن شاخه می‌گیرد. اما از اینکه دیگران را سریعاً وارد گروه خود کرده و همه رازها و مسائل را با وی مطرح کنید، خودداری کنید. به جای این کار، بهتر است که تیم سه نفری شما هرکدام یک شبکه و زنجیره ای از افراد را مستقل از یکدیگر تشکیل دهد. از تیم خود به عنوان ظرفی برای ریختن افراد به درون آن و تشکیل یک هسته استفاده نکنید. هیچ کس را به یکدیگر لینک و مرتبط نکنید. اگر شما با دو نفر در ارتباط هستید که این دو همدیگر را نمی‌شناسند، بهتر است که مجزا با هر کدام فعالیت کنید، بدون اینکه این دو نفر یکدیگر را بشناسند (مگر با نام مستعار و البته با هم در ارتباط نباشند). نه تنها این کار سطح امنیت سازمان شما بلکه توان مدیریتی شما را نیز بالا می‌برد.

۲. **خود را تکثیر کنید:** دقیقاً همان راهی را که شما رفته اید، افراد تازه‌وارد به سازمان شما باید طی کنند. همان ویژگی‌های شخصیتی و سازمانی و... را باید آنها نیز داشته باشند تا مثل شما بتوانند شاخه‌ها و روابط خود را گسترش دهند. وظیفه شما این است که با صبر و حوصله، مانند خودتان شخص دیگری را مسئول و متعهد تربیت کنید تا بتواند به مانند شما عمل کرده و شبکه را رشد دهد. در غیر این صورت با خستگی، بروز مشکلات شخصی و یا دستگیری، سازمان شما از هم خواهد پاشید زیرا که همه کارها روی دوش شما بوده است.

۳. **یک سازمانده حرفه ای در پوست یک آماتور باشید:** اگر شما ناگهان به سراغ دوست قدیمی خودتان بروید و از او بخواهید که تمام کار و زندگی خودش را بگذارد و شروع به فعالیت سیاسی و مخفی بکند، اگر جو زده باشید و فضای فیلم های جیمزباندی و جاسوسی را برای او ترسیم کنید، اگر بخواهید نقش یک رهبر و سازمانده حرفه ای را برای او ایفا کنید، مطمئناً وی می‌ترسد، شک می‌کند، جبهه می‌گیرد و در فعالیت شما مشارکت نخواهد کرد. برعکس، از روابط و مسائل کوچک آغاز کنید: این وضعیت قابل تحمل نیست. با ما در ارتباط باش. قرار است که کارهایی بکنیم. این جزوه را بخوان و نظرت را بده و... بنابراین رابطه گیری هم ساده تر و سریع تر انجام می‌شود و هم مثمرتر خواهد بود.

۴. **به سراغ جوانان و نیروهای تازه نفس بروید:** به جای کسانی که زندان رفته اند، کسانی که از شما در کار سیاسی با تجربه تر یا پرمدها تر اند، مشکوک هستند و یا با سازمانها و جریانهای نامعلومی فعالیت می‌کنند... به سراغ جوانان و نیروهای تازه نفسی بروید که خواهان فعالیت، دانش و مبارزه هستند. جوانانی که اگرچه ممکن است، تجربه، توانایی تئوریک و خودآگاهی بالایی نداشته باشند، اما از وضعیت موجود به تنگ آمده‌اند و خواهان مبارزه هستند. این نیروهای تازه نفس از دید وزارت اطلاعات به دور هستند، قابل اعتمادتر اند و از گروه تبعیت بیشتری می‌کنند.

۵. **امنیت و اصل حداقل اطلاعات:** دو نوع امنیت قابل تصور است: امنیت سازمانی و امنیت در فعالیت. سازمان شما باید به صورت امنی ساختار یافته باشد. شبکه ای از روابط که امکان ارتباطهای اضافی را از بین برده و هرکسی را فقط با معرف خودش مرتبط می‌کند، امن ترین شکل ممکن سازمانی است. اما این کافی نیست. افراد باید شخصاً امنیت را رعایت کنند. باید عملی‌ترین و ساده‌ترین اصول را به کار گرفت. تدابیر امنیتی نباید چنان باشد که عملاً راه را بر فعالیت بندد و یا افراد را به هم مشکوک و بدگمان کند. برای رعایت امنیت فردی دو اصل باید لحاظ شود: اول استفاده از

ابزارهای ارتباطی امن و دوم رعایت اصل حداقل اطلاعات. مطابق اصل حداقل اطلاعات، هرکسی باید تنها آنقدر که برای فعالیت لازم است بداند و نه بیشتر.

۶. به سازمان ها و محافل بورژوازی نفوذ کنید و از هر پوشش و ظرفی که ممکن است استفاده کنید: اگرچه فعالیت در شرایط کنونی باید مخفی باشد، اما برخی از رفقای داخل می توانند به سازمانهای غیردولتی، محافل ادبی و فلسفی، نشریات و روزنامه‌های گوناگون رفته و در آنجا از روابط و امکانات برای استفاده سیاسی خود، بهره ببرند. البته باید مراقب بود که این کار به صورت حرفه‌ای انجام شود و منجر به افشای مقاصد شما نشود. با این حال بهتر است که حتی الامکان از فضای مجازی برای ارتباط گیری استفاده کنید. اولین پیوندها و ارتباطات باید خیلی ساده، معمولی و غیرسیاسی باشد. زیرا ممکن است شما با فرد نامناسب و مشکوکی ارتباط گرفته باشید، بنابراین یک حرکت نسبتاً تدریجی در امر ارتباطگیری رویکرد مناسبتر و امن‌تری است.

علیه چند عقیده باطل

۱. **سلسله مراتب در سازمان ها سلطه گر و غیردموکراتیک است.** هیچ سازمانی بدون تقسیم کار میسر نیست. شما برای یک پیک نیک ساده در کوه نیازمند تقسیم کار هستید: چند نفر باید هیزم جمع کنند، یک نفر آتش درست کند، عده ای چادر را برپا کنند، کسی غذا بپزد و ... حال آیا واقعا معتقدید که برای سازمانی که می خواهد میلیون ها نفر از مردم را علیه یک رژیم تا به دندان مسلح بسیج کند، نیازمند تقسیم کار نیستید؟ اگر آری. پس واقعیت دوم این است که برای تقسیم کار سلسله مراتب لازم است چرا که در وهله اول زمان و انرژی، علایق و توانایی‌هایی که افراد در یک سازمان صرف می کنند، متفاوت است. در یک سازمان ممکن است عده ای بخواهند فقط یک ساعت در هفته وقت بگذارند و برخی ده ساعت در هفته. پس منطقی است که فعالیتها و کارهای تعریف شده در سازمان برحسب زمان و انرژی افراد درجه بندی شود. همچنین توانایی و علایق نیز متفاوت است.

سلسله مراتب به خودی خود سلطه گر نیست. سلسله مراتبی سلطه گر است که بر مبنای تقسیم کار استوار نبوده و تنها با انتصاب و نه انتخاب قابل تغییر باشد.

۲. **فضای مجازی را باید رها کرد:** باز هم توهین به شعور خودمان. آیا ما توانایی این را نداریم که از اینترنت مطابق نیازها و ضروریات خودمان استفاده کنیم و حتما مانند کودکان در آن غرق خواهیم شد؟ آیا ما این توانایی را نداریم که ابزار مبارزه را با محیط و عرصه مبارزه اشتباه نگیریم؟ مطمئنا بسیاری خواسته یا ناخواسته نشستن پشت کامپیوتر را با مبارزه اشتباه گرفته اند، ولی این بدان معنا نیست که ما نمی توانیم چنین تفکیکی قائل شویم و از ابزارها استفاده درست بکنیم.

اینترنت ابزار ارتباطی بی اندازه قدرتمندی است و کوچکترین شرکت سرمایه‌داری هم در استفاده از فضای مجازی برای فروش و تبلیغات، غافل نمانده است. اما چطور است که بسیاری از چپها تصور می کنند این ابزار قدرتمند به دام و تله ای برای فروکاستن مبارزه واقعی به عرصه مجازی تبدیل شده است. این دلنگرانی ها فقط از مادر بزرگهایی قابل پذیرش است که

نگران چشمان نوه ای است که مداوما پشت کامپیوتر مشغول بازی است. ما می توانیم و باید به تمامی تکنولوژی ها و ابزارهای ارتباطی مجهز باشیم. مسلم است که کسی که با تاسیس یک سایت خبری یا نوشتن چند یادداشت در فیس بوک و وبلاگ، بعد از مدتی ناامید شده و به این نتیجه می رسد که تمام وقت خود را پشت کامپیوتر به هدر داده است. طبیعی است که وی دچار یاس می شود. اما مشکل از اینترنت و فیسبوک نیست. مشکل از خود این فرد است که تصور می کند تبلیغات کمونیستی، خبررسانی و خودنمایی در فیس بوک، منجر به سازماندهی می شود.

۳. طبقه کارگر خود باید متحد شود و ما نباید به جای آنها حزب تشکیل دهیم. معتقدین این عقیده کاذب همگی اذعان دارند که پارلمانتاریست ها و دولتمردان بورژوا نماینده سیاسی و حافظ منافع بورژوازی هستند و مداوما این نکته را در مقالاتشان گوشزد می کنند، اما وقتی به طبقه کارگر می رسند، همه تعاریف و بدیهیات ناگهان از ذهن شان پاک می شود و امکان چنین نمایندگی را برای طبقه کارگر انکار می کنند. طبقه کارگر برای اینها همیشه یک دیگری است. هرکسی که بلند شود و بخواهد برای تغییر وضعیت موجود و انقلاب مبارزه کند، یک روشنفکر بیرون از طبقه کارگر محسوب شده که بدون اجازه برای طبقه کارگر در حال تعیین تکلیف است. این تصور باطل، طبقه کارگر را از نمایندگان سیاسی، روشنفکران، ایدئولوژیست ها و آموزگاران تهی می کند. این فانتزی خنده دار جایگزین می شود که تنها طبقه کارگر باید از مبارزه صنفی خود به تشکیل حزب سیاسی دست بزنند و وظیفه کمونیست ها مانند هواداران فوتبال فقط تشویق و هورا کشیدن برای آنان است. این کوه نظری در حکم خیانت آشکار به منافع طبقه کارگر است زیرا به معنای جدا کردن یک طبقه از ابزار رهایی خود یعنی حزب و سازماندهی است.

لنین در «چه باید کرد» این ایده که فعالیت روشنفکران و انقلابیون باید به نفع سازماندهی خودانگیخته طبقه کارگر کنار رود را رد می کند:

«مبارزه سیاسی سوسیال دموکراسی بسیار پیچیده تر و وسیعتر از مبارزه صنفی کارگران علیه کارفرمایان و حکومت است. همچنین و دقیقاً به همین خاطر، سازماندهی انقلابی حزب سوسیال دموکراسی به ناگزیر باید از نوع متفاوتی با سازماندهی کارگران برای مبارزه صنفی باشد. سازماندهی کارگران باید در وهله اول یا سازماندهی صنفی باشد. دوم اینکه تا حد ممکن وسیع و گسترده باشد و سوم اینکه تا جایی که شرایط اجازه می دهد علی العموم باشد. (الیه اینجا بحث من درباره روسیه تماماً استبدادی است). از طرف دیگر سازماندهی انقلابیون هم باید اول از همه شامل کسانی باشد که فعالیت انقلابی را به صورت حرفه ای پیشه کرده اند (به همین دلیل من از سازماندهی انقلابیون صحبت می کنم یعنی سوسیال دموکراتهای انقلابی) از نظر ویژگی مشترک چنین سازمانی، تمامی تفکیک ها بین کارگران و روشنفکران باید محو شود، البته منظور محو تمایز بین کار حرفه ای انقلابی و کار صنفی نیست. چنین سازمانی بالاجبار نباید خیلی گسترده باشد و تا حد ممکن باید مخفی باشد.»^۴

۴. ارتباط با داخل کشور به معنای به خطر انداختن رفقای داخل است. هیچ کس به جز جمهوری اسلامی از جدایی فعالین داخل و خارج کشور سود نمی برد. همانطور که پیشتر گفتم رشد شبکه ای ترکیب و امکان خوبی برای سازماندهی همزمان رفقای داخل و خارج را فراهم می آورد، به طوریکه رفقای خارج می توانند امنیت داخل را قوی تر سازند. فرض کنید فرد الف در داخل کشور با فرد ب در خارج از کشور در تماس است و فرد ب با فرد ج در داخل کشور. اگر

فرد الف دستگیر شود (با این فرض که در صورت دستگیری تمامی ارتباطات وی افشا خواهد شد.)، فرد الف تنها می تواند فرد ب را لو بدهد و قادر به گفتن نام فرد ج نیست. به این ترتیب امنیت بهتری حفظ خواهد شد. ما می توانیم به کمک رفقای خارج، رفقای داخل را بدون اینکه یکدیگر را بشناسند در هماهنگی و ارتباط غیرمستقیم با هم نگاه داریم. بنابراین رفقای خارج پلهای ارتباطی امنی برای تشکیلات در داخل ایران خواهند بود.

در مثال فوق ممکن است اعتراض شود که افشای تماس با خارج از کشور بسیار هزینه آورتر از تماس با داخل است. این اعتراض وارد است اما باید توجه داشت که یک ارتباط شبکه ای به صورتیکه شما در داخل کشور تنها با یک نفر در خارج کشور در ارتباط باشید و نه یک سازمان و کل اعضای آن، احتمال دستگیری شما را تقریباً به صفر خواهد رساند (به شرطی که از ابزارهای ارتباطی امن استفاده کنید). بنابراین در اینجا می توان گفت که ارتباط با خارج کشور اگر به صورت درست و شبکه ای انجام شود، احتمال دستگیری را به شدت کاهش داده ولو اینکه در صورت دستگیری اتهام فرد سنگین تر خواهد بود.

کنار گذاشتن فعالین خارج کشور، به معنای این نکته است که جمهوری اسلامی می تواند با تبعید و فراری دادن هرفعال سیاسی، برای همیشه از شر آن خلاص شود و آنرا به موجودی بی خطر تبدیل کند. بسیاری از فعالین خارج از کشور، به تازگی از ایران بیرون آمده اند و آنها هم ارتباطات گسترده ای دارند و هم توانایی ها و قابلیت های بسیاری. اگر به نحو صحیحی سازماندهی صورت گیرد می توان و باید از این نیروهای ارزشمند استفاده کرد.

پانوشت ها :

۱. Engels, 1847, 'The Principles of Communism' .

۲. Lenin, 1920, Left-wing communism: an infantile disorder .

۳. بحث درباره پیوندهای ضعیف از تئوری شبکه و به خصوص منبع زیر گرفته شده است:

Mark Granovetter, "The Strength of Weak Ties". The American Journal of

(Sociology 78 (6): 1360–1380, (1973

۴. Lenin, 1901, 'What is to be done?'

